فرقه نقطویه

احمد، نذیر

علیخان، زیب النساء

فرقه نقطوی تأثیر بسزایی بر بعضی از جنبش‏های‏ ایران و هند داشته است.این فرقه در اوایل قرن نهم‏ در ایران تأسیس شد و در قرون دهم و یازدهم پیروان‏ این فرقه در هند و ایران رو به فزونی نهاد و به هزاران‏ نفر رسید.نقطویان با«حروفی»ها ارتباط بسیار نزدیکی دارند.در عصر تیمور لنگ‏ (م:806 هجری)،فضل الله استر آبادی(م:796 هجری)فرقه«حروفی»را پایه گذاری کرد،اما در پایان همین دوره،«حروفی‏ها»رو به اضمحلال‏ رفتند.به همین دلیل در نوشته‏های هشتم هجری، کمتر از این فرقه یاد شده است و در عوض«فرقه‏ نقطوی»قدرت یافتند و توانستند تا چند قرن نه فقط ایران،بلکه سرزمین‏های هندوستان و ترکیه را نیز تحت تأثیر خود قرار دهند.مؤسس فرقه نقطوی، محمود پسیخانی گیلانی بود.پسیخان(1)روستایی‏ در گیلان است که به فاصله(2)هفت کیلومتری غرب‏ رشت بر جاده فومن قرار دارد.ظهیر الدین مرعشی‏ در«تاریخ گیلان و دیلمان»و عبد الفتاح فومنی در «تاریخ گیلان»(3)چندین بار از پسیخان یاد کرده‏اند و همه جا به همین شکل از آن نام برده‏اند.

اما دهخدا در«لغت نامه»(4)با ارجاع«جغرافیای‏ سیاسی ایران»(5)،پسیخان را رودی از گیلان بیان‏ کرده است که از وسط موازی و فومن می‏گذرد. علاوه بر این،در دیگر منابع که ذکری از محمود پسیخان شده است،اکثرا نام او را مسجوان، بسخوانی،بسخانی،بساخانی،فساخوانی آورده‏اند که تقریبا همه اشتباه نوشتاری یا چاپی است و صورت‏ اصلی پسیخان و پسیخانی است.

محمود پسیخانی جهانگرد بود و به قول یکی از مریدانش(6)نقطه آغازین سیاحت او از بیت المقدس‏ آغاز شد و به بیشتر کشورهای جهان،عزیمت کرد. در پایان سفرهایش،به استرآباد رسید و همانجا در سال 800 هجری،دین خود را اعلام کرد.محمود مدتها نزد بانی دین حروفی،فضل الله استرآبادی تلمذ کرد اما بعدا اختلافی بین آن دو به وجود آمد و فضل الله،او را طرد کرد.به همین دلیل در بعضی از نوشته‏ها،محمود را«مردود و مطرود»گفته‏اند.در تذکره عرفات العاشقین(7)قرن یازدهم هجری چنین‏ آمده است:

«محمود مطرود پسیخانی از جمله مریدان فضل‏ بوده.گویند محمود را به سبب انانیت از در خود رانده‏ و از نظر انداخت و او را در برابر حرف وی،از نقطه به‏ کارخانه پرداخت و خود را مطرود و ملعون ازل و ابد ساخت،غرض که وی بعد از آن که از مجلس او رانده‏ شد،به هزار و یک رساله و شانزده جلد کتاب چنانچه‏ نزد امنای او متداول است،پرداخت.»

محمود مدتی در شمال ایران در کنار رود ارس(8) اقامت گزید.گفته‏اند:او بسیار متقی و پرهیزگار بود.تمام عمر مجرد ماند.در سال 832 هجری‏ فوت کرد.(9)از بعضی گفته‏ها،چنین برمی‏آید که‏ او روی خود اسید پاشیده و خودکشی کرده است، (10)اما پیروان محمود،این گفته را نپذیرفته‏اند.(11)

ما اطلاعاتی بیش ازین درباره زندگی و مریدان و پیروان محمود نداریم.

نقطویان به اسامی ذیل نیز منسوب گشته‏اند:

1)نقطوی و نقطئی و اهل نقطه:که دلیلش‏ ممکن است این باشد که نزد محمود،همه چیز از خاک به وجود آمده.او به خاک،نقطه می‏گوید،یا اینکه او برای مطابقت مطالب قرآنی طبق نظریه و بیانش،از تعدادی حروف و نقطه‏ها،کمک گرفته‏ باشد.

2)واحدیه و امناء:در مذهب نقطوی به هر کس‏ که متأهل می‏شود«امین»و کسی که مجرد می‏ماند

زندگینامه پروفسور نذیر احمد به قلم پرفسور اظهر دهلوی

استاد نذیر احمد در سال 1915 میلادی در گوندا در ایالت اتراپرادیش به دنیا آمد.پس

از اتمام تحصیلات مقدماتی،به تحصیلات عالی روی آورد.پس از اخذ درجه لیسانس،موفق‏ به دریافت فوق لیسانس در رشته ادبیات فارسی از دانشگاه لکهنو شد.پایان‏نامه دوره دکترای‏ خود را با راهنمایی پرفسور مسعود حسن رضوی ادیب درباره احوال و آثار ظهوری به پایان‏ رساند و در سال 1957 م نیز دکترای دیگری به زبان اردو گرفت.فوق دکترای( D.ltiL ) نذیر احمد،درباره ابراهیم علی عادلشاه و شاعران دربار وی بود که در کتابی تحت عنوان‏ «اونورس»به چاپ رسید.در سال‏های 1955 و 1956 م سه تن از استادان هندی،به‏ دانشگاه تهران آمدند تا در رشته زبان و ادبیات فارسی،به تحقیق و پژوهش بپردازند.از میان این سه تن،تنها پرفسور سید حسن از دانشگاه پتنا از ایالت بهار،به رحمت خدا رفت. این اساتید از ستون‏های مهم زبان فارسی پس از استقلال هند،به شمار می‏آیند و خدماتی‏ ارزنده‏ای در جهت گسترش زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره هند انجام داده‏اند.

پروفسور نذیر احمد ابتدا در دانشگاه لکهنو استخدام شد و سپس به دانشگاه اسلامی‏ علیگره راه یافت و به سمت استادی و ریاست گروه زبان و ادبیات فارسی رسید.

دوستی میان پرفسور نذیر احمد و پرفسور امیر حسن عابدی خیلی صمیمانه است‏ به طوری که زبانزد عام و خاص است.

«واحد»گفته می‏شود.در دین نقطوی،به تجرد بسیار اهمیت داده شده و دلیل تجرد محمود نیز همین‏ است.

3)پسیخانیان یا پسیخان‏ها و محمودیه:این اسم‏ از مؤسس فرقه و وطن او،مستفاد شده است.

4)ملاحده:این اسم را مسلمانان اشاعه دادند، چون این فرقه بر خلاف عقاید اسلام و مسلمانان، خدا،قیامت،بهشت و دوزخ،فرشته،جزا و سزا را اصلا قبول نداشتند-آنها«انسان کامل»را پرستش‏ می‏کردند و به او«مرکب مبین»می‏گفتند و عقیده‏ داشتند که«مرکب مبین»خداست.به همین دلیل نزد کلیه فرقه‏های مسلمان،نقطویان ملحد و دینشان‏ الحادی بود.

5)تناسخیه یا اهل تناسخ:نقطویان بر این باور بودند که ذرات در همه چیز و همه وقت وجود دارند و شکل خود را مرتب عوض می‏کنند.چیزی،گاهی‏ سنگ و خاک است،گاهی حیوان و گاهی به شکل‏ انسان درمی‏آید.از خلق و خوی هر چیزی می‏توان‏ حدس زد که شکل قبلی‏اش چگونه بوده است.این‏ تشخیص را«احصاء»و تشخیص‏دهنده را«محصی» می‏گفتند.

6)اهل زندقه:اغلب دلیلش این بوده که محمود در تفسیر قرآن کریم،انکشافات و تأویلات عجیبی‏ (12)بر خلاف عقاید اسلام ارائه کرده است.محمود به نام‏های مبین،مبین اول و آخر،مبین کل و کلیات، شمس،شمس مغربی،و من عنده علم الکتاب، آدم،شخص آخر،خاتم ظهور و احکام،منشی‏ کونین،فاتح عرب و عجم،امام قبلتین،جامع اول‏ و آخر،ناقل ایمان جمله و...معروف بوده‏اند.

محمود نیز همانند فضل(13)،ادعای مهدویت‏ می‏کرد.طبق گفته او،عصر دین اسلام و دوران‏ عرب،سپری شده و دین او بر حق و راه او،راه‏ صواب است.عصر عجم،هشت هزار سال طول‏ خواهد کشید و در طی این مدت هشت مبین ظهور خواهد کرد که نخستین منجی،خود اوست.

همان طور که قبلا اشاره شد،محمود شانزده‏ کتاب و هزار رساله(14)تحت عناوین جداگانه تحریر کرده است که ما فقط به چند رساله دست یافته‏ایم. چند تن از پیروان و مریدان او،تعدادی کتاب‏ نوشته‏اند که به هیچ کدام از آنها دسترسی نداریم،اما آقای دکتر صادق کیا به منابع ذیل دست یافته‏اند(15):

1)نقطوی متن:اوراق 188،اسم و نویسنده‏ کتاب ندارد.به یقین می‏توان گفت که مؤلف کتاب، محمود یا یکی از مریدان هم عصر او بوده است چون‏ سال تکمیل کتاب،820 هجری یعنی یازده-دوازده‏ سال قبل از فوت محمود بوده.از حیث فکر و بیان، این کتاب طبق سایر نوشتجات حروفی‏ها است‏ و وابستگی قبلی محمود را به فرقه حروفیه به اثبات‏ می‏رساند.

2)«مفاتیح»این کتاب دارای 246 ورق است‏ که نسخه‏ای از آن در کتابخانه ملک تهران موجود است.آقای دکتر صادق‏کیا،اقتباساتی از این دو کتاب را در«نقطویان و پسیخانیان»آورده است.

3)عبد القادر بدایونی،دیباچه یکی از رسایل‏ محمود را در خانه ابو الفضل،نزدیک شاعر نقطوی‏ بنام میر تشبیهی کاشی دیده بود.بدایونی در کتابش‏ «منتخب التواریخ»(16)این دیباچه را نقل کرده است.

4)میزان محمود-که در کتابخانه سید محمد طباطبایی،نسخه‏ای از این کتاب موجود است.

5)تفسیر خیر البیان-نسخه‏ای از این کتاب،در کتابخانه سید محیط طباطبایی موجود است.

6)چند رساله نقطوی در اختیار اسماعیل افشار است.

7)چند رساله نقطوی در کتابخانه مرحوم‏ سید نصر الله تقوی موجود است.

8)بعضی از رسایل محمود در گیلان است.

9)یک رساله نقطوی نزد شیخ مفید در شیراز بوده‏ است.

10)نوشته دیگر نقطوی در کتابخانه آستان قدس‏ رضوی در مشهد موجود است.

مآخذ مهم و قابل ذکر درباره زندگینامه محمود و عقاید و اصول دین نقطوی به شرح زیر است:

1)دبستان مذاهب،مؤلف این کتاب،بیش از همه درباره نقطویان مکتوباتی را فراهم کرده است. مؤلفین بعدی،از همین کتاب بیشتر استفاده کرده‏اند.

دبستان مذاهب درباره فرقه نقطویان اطلاعات‏ زیر را به دست می‏دهد:

«تعلیم هشتم در عقیده واحدیه و امناء مشتمل بر چهار نظر-نظر اول در ظهور شخص واحد یعنی‏ محمود و حقیقت جسد او-نظر دوم در بعضی از اعتقادات شخص واحد-نظر سوم در بعضی اقوال‏ او-نظر چهارم در بعضی از مقررات و اصطلاحات‏ و حکایات ایشان».

نظر اول:-محمود اهل پسیخان‏[ فردی ]عالم، متقی و پرهیزگار بود که در سال 800 هجری به(17) دنیا آمد.می‏گویند وقتی جسد حضرت محمد(ص) کاملتر شد،محمود از آن خلق شد.در«نبعثک مقاما محمودا»به همین امر اشاره شده است.

یعنی وقتی عناصر،قوی می‏شوند،صورت‏ معدنی،خلعت نباتی می‏پوشد.بعد از آن کسوت حیوانی،بر بدن او پوشانده و وقتی به مدارج اعلی‏ می‏رسد،به مرتبه انسان کامل می‏رسد.همینطور تا ظهور حضرت آدم،اجزای انسانی مراتب ترقی و تعالی را سپری کرده،به مرتبه محمدی(ص)رسیده‏ است و باز هم طریق کمال را طی کرده،به محمود رسیده.

از محمد گریز در محمود-کاندران کاست، اندرین افزود

نظر دوم؛-درویش صفا،درویش بقای واحد، درویش اسماعیل،میرزا تقی،شیخ لطف الله و شیخ‏ شهاب که از«امنا»هستند به نویسنده کتاب«دبستان»، گفتند که«شخص واحد»خاک را نقطه قرار می‏دهد و از این خاک،عناصر دیگر به وجود می‏آیند.آنها به رجعت یعنی تناسخ معتقدند.وقتی او بمیرد،آن‏ گاه اجزای بدن او به شکل جماد و نبات درخواهد آمد.آن نبات و جماد،غذای حیوان یا انسان خواهد شد.

و او به لباس حیوان یا انسان درخواهد آمد.

«شخص واحد»اعتقاد به نفس ناطقه مجرد ندارد. نقطه خاک را واجب و مبداء اول قرار می‏دهد.به‏ جای بسم الله گفتن«استعین بنفسک الذی لا اله‏ الا هو»می‏نویسد و به جای

«لیس کمثله شی»

،«انا المرکب المبین»می‏گوید.

نظر سوم:-در«میزان»است که از ظهور اول تا خلقت آدم،شانزده‏هزار سال است.اولین،هشت‏ هزار سال عصر عرب و دومین هشت هزار سال، دوران عجم خواهد بود.در دور اول،هشت رسول‏ عرب و در دور دوم،هشت مبین عجمی خواهند آمد.

یکی از دوستان شیرازی مؤلف«دبستان»در لاهور واقعه‏ای را بیان کرد که اوایل،او به محمود پسیخانی بسیار بد و بیراه می‏گفت.شبی محمود در خوابش آمد و پرسید که آیا شما نوشته مرا خوانده‏ای‏ و وقتی از او جواب منفی شنید،او را سرزنش کرد که اگر باز هم به این روش خود ادامه دهی،مجازات‏ خواهی شد.بگفته یک«واحد»حافظ شیرازی نیز نقطوی بوده است.

محمود در رود ارس مقیم بوده،به همین مناسبت‏ شاعر شیراز می‏گوید:-

(1)

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس‏ بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس

(18) او در ضمن،اسم چند شاعر نقطوی را یادآور می‏شود(19)ولی از توضیح بیشتر امتناع می‏ورزد. مؤلف«مآثر رحیمی»(1024 هجری)عبد الباقی‏ نهاوندی،که هنگام قتل نقطویان در کاشان حضور داشته و برادرش خضر نهاوندی در آن زمان حاکم آن‏ سامان بوده.از تلاش‏های این دو،برادر باقر کاشانی‏ از اتهام نقطوی بودن،جان سالم به در برد.زمانی‏ که عبد الباقی درباره نقطویان صحبت می‏کند، گفتارش واضح و روشن نیست.او حتی از ذکر نام‏ این فرقه طفره می‏رود.(20)البته اسکندر،منشی‏ مؤلف«عالم آرای عباسی»(1026 هجری)که در زمان قتل نقطویان،همراه شاه عباس بود،شرح‏ ماجرای قتل را بیان می‏کند.(21)جلال یزدی که منجم‏ شاه عباس بود،اگر چه در تخت نشینی و قتل نقطوی‏ معروف-یوسفی ترکش دوز-شرکت داشته،با این‏ حال او نیز بطور واضح درباره این گروه صحبت‏ نمی‏کند.(22)عبد القادر بدایونی از روش مذهبی اکبر پادشاه ناراضی بود.

او نقطویان را دلیل بی‏دینی اکبر قرار می‏دهد و در کتاب«منتخب التواریخ،(1002 هجری)بسیار بد و بیراه می‏گوید.(23)در تذکره ناظم تبریزی‏ (1036 هـ)،بعضی جاها،ذکری از این جنبش شده‏ است،ولی او نیز به صراحت چیزی درباره آنها نمی‏گوید.(24)

پیشتر اشاره شد از ذکر نام کسانی که اوایل در ترویج و اشاعه دین نقطوی سهمی داشتند معذوریم، اما در نیمه آخر قرن دهم،عده کثیری به جرم پیروی‏ از این دین،متهم شدند.در سال 973 هجری در دوران سلطنت شاه طهماسب صفوی یک نویسنده‏ نقطوی به نام ابو القاسم امری را به دستور شاه کور می‏کنند.«عرفات عاشقین»(25)امری را برادر ابو تراب پنداشته که در بارگاه شاه طهماسب دارای‏ مقام و منزلت بوده و در جمیع علوم به درجه کمال‏ رسیده بوده.با وجود این همه کمالات،از علمای‏ مردود و امناء مطرود محمود بوده.در سال 983 هجری در چشم او میل کشیده،او را کور کردند.با وجود نابینا شدن،او دست از کوشش‏هایش‏ برنداشت.در سال 999 هجری،وقتی میرزا خان به‏ دستور شاه عباس حاکم شیراز منصوب شد،بنا به‏ اعتراض مردم،امری را زندانی و به قتل رساند.

واله داغستانی در«ریاض الشعراء»(26)نوشته‏ است که چون شاه طهماسب در شریعت دارای کمال‏ بود و مردم مولانا را تکفیر می‏کردند به همین دلیل‏ شاه دستور داده بود که در چشم‏هایش میل بکشند. در سال 999 هجری،عوام و خواص به سویش‏ هجوم برده،او را کشتند.«دشمن خدا»تاریخ قتل‏ اوست.در علوم غریبه و اسرار نقطه،نظیر نداشت‏ دارای منظومات زیادی است.از آن جمله رساله‏ «ذکر و فکر»او،در جواب«مرآت الصفا»است. قصایدی(27)از او در ذیل آمده است:

چون به فضل ایزد بی‏چون به حق دانا شدم‏ آگه از کنه رموز علم الاسماء شدم

بر براق تن چو بر معراج جان کردم عروج‏ عارف اسرار«سبحان اللذی اسرا»شدم

گفته می‏شود که او در هنگام شهادت خواجه‏ محمود(28)دهدار،چنین نوشته بود.

آفتاب قدم از مطلع انوار دمید پرده ظلمت جهل از سر خفاش کشید

کاملان بحر محیطاند و سگان جهال‏اند کی شود بحر محیط از دهن کلب پلید

صبح صادق دم امری است برو،ای خفاش‏ که ازین پس نتوانی تو درین غصه پرید

رباعی در مورد شاه طهماسب سروده است:

شاها ز لباس نور عورم کردی‏ وز درگه خود به جور دورم کردی

سی سال(29)همین مدح تو گفتم شب و روز این جایزه‏ام بود که کورم کردی

مؤلف«هفت اقلیم»(30)و«مآثر رحیمی»(31)در مورد کور کردن امری با«عرفات العاشقین» متفق القولند،ولی در مورد قتل او سکوت اختیار کرده‏اند.نویسنده«مآثر رحیمی»،او را موحد بزرگ‏ و تهمت نقطوی بودن را،افترا پردازی دشمنان قلمداد می‏کند.

در عصر شاه طهماسب در سال 983 هجری، واقعه اسیر شدن نقطویان در کاشان را مرزا جعفر قزوینی در«تاریخ الفی»بدینگونه بیان می‏کند:(32) «در ایران جمعی از اهالی انجدان و رستاق کاشان‏ به مراد نامی که دعوت امامت می‏کرد،اتفاق کردند و جمعی دیگر هم در آن نواحی به متابعت محمود پسیخانی که دعوای نبوت می‏کرد و یک صد و پنجاه‏ سال قبل ازین فوت شد،متهم شدند و شهریار ایران‏ امیر خان موصلو حاکم همدان(33)را به انجدان فرستاد و بدیع الزمان(34)والد راقم حروف را به کاشان تعین‏ کرد...در سه روز قطع راه کرده،جمیع آن مردم را بدست آورده و به درگاه فرستادند.»

در عصر این پادشاه گروهی از نقطویان در قزوین‏ دستگیر شدند.به قول تقی کاشی(35)،مولانا حیاتی‏ کاشی علاوه بر ارتباط با جمعی از ملحدین،با نقطویان نیز معاشرت می‏کرد.

در مدت کوتاهی به علم نقطه و تمام اسرارش‏ آگاهی یافت.بعد از آن از کاشان به قزوین رفت و مدت مدیدی هم صحبت علمای نقطوی بود.

بالآخره با گروهی ازین فرقه،دستگیر و به بارگاه شاه‏ طهماسب فرستاده شد.بعد از دو سال اسارت، رهایی یافت و به شیراز آمد.هنگام تألیف‏ «خلاصة الاشعار»(36)(993 هجری)در احمدنگر(37) بود.تفصیل یکی از وقایع آن زمان را اسکندر منشی‏ چنین بیان می‏کند(38):

«درویش خسرو متعلق به یکی از طبقات پایین‏ محله درب کوشک بود.او پیشه او پیشه اجدادی را ترک‏ گفته،جامه درویشی و قلندری به تن کرده بود. مدت‏ها سیر و سیاحت کرد و در صحبت نقطویان‏ برای وسعت مشرب معروف گشت.به قزوین‏ مراجعت کرد و در گوشه مسجدی مقیم گشت. جمعی از درویشان به دور او جمع شدند و او طبق‏ روش خود شروع به صحبت کرد.وقتی پادشاه از این امر با خبر شد،پرس و جو کرد.گرچه درویش‏ خسرو از پذیرفتن دین حق سرباز زد،اما از حد شرعی‏ مصون ماند.فقط دستور داده شد که او در مسجد سکونت نکند و مردم بیخودی نزد او نروند.»

در عصر سلطان محمد خدابنده(985- 995 هجری)نیز روزگار نقطویان بهتر نشد.در این دوره،عده‏ای به جرم پیروی از این فرقه،به قتل‏ رسیدند که در بین آنان اسم شاعری به اسم افضل‏ دوتاری به چشم می‏خورد که به قول مولف‏ «خلاصة الاشعار»(39)در 994 هجری،به دستور ولی جان سلطان در نواحی نطنز اصفهان از پای‏ درآمد.بعضی از شعرا و نویسندگان نقطوی با وجود متهم شدن،از مؤاخذه در امان ماندند.مانند فهمی‏ کاشی(40)و باباشاهی اصفهانی(41)و غیره.

هنگامی که شاه عباس بر اریکه سلطنت نشست، اوضاع نقطویان بدتر از قبل شد.چون او، سخت‏گیرتر از پادشاهان قبلی بود،به طوری که در لباس مبدل دراویش به خانقاه‏های آنها می‏رفت و با افکار و عقاید نقطویان آشنا می‏شد.

شهر قزوین با وجود پایتخت بودن،مرکز بزرگ‏ این فرقه و خانقاه درویش خسرو،مرکز مهم آن بود. پادشاه بیشتر اوقات به آنجا می‏رفت و با درویشان‏ صحبت می‏کرد.بدین ترتیب او بخوبی فهمید که‏ درویش خسرو و وابستگان او،برای اشاعه دین و عقاید نقطوی به طور منظم مشغول فعالیت‏اند.از نظر پادشاه،هیچ گروهی خطرناک‏تر از آن گروه‏ نبود.در سال 1002 هجری،به دستور شاه عباس، هزاران نقطوی،قتل عام شدند.(42)

در همان عصر،جلال یزدی پیشگویی کرد که‏ خطری قریب الوقوع شاه ایران را تهدید می‏کند و مصون ماندن از آن فقط یک راه دارد که پادشاه برای‏ چند روزی از سلطنت دست بردارد تا ساعت نحس‏ بگذرد.در این اثناء،سردار نقطویان،یوسفی‏ ترکش دوز را برای سه روز بر تخت نشاند و سپس او را کشت.از آن پس،درویش خسرو و دیگر نقطویان‏ را در اطراف قزوین از بین بردند.وقتی شاه عباس، دوباره به اصفهان آمد،در نصر آباد کاشان(43)، مهمترین سردار نقطویان میر سید احمد کاشی را شخصا به قتل رساند.در مدارک میرود.سید احمد، نامه‏های(44)زیادی از نقطویان که نامه‏ای از ابو الفضل‏ نیز جزو آن‏ها بود،به دست آمد.تاریخ نویس معاصر منشی اسکندر می‏نویسد:

«یکی از سرداران این طایفه میر سید احمد کاشی، عده‏ای را به گمراهی کشانیده بود.پادشاه در کاشان‏ او را با شمشیر خود به(دیار)عدم فرستاد.در بین‏ کتاب‏های او،رسایلی به دست آمد که طبق دین، حکماء نقطویان،عالم را قدیم می‏دانند و زنده شدن‏ اجساد(رستاخیز)و قیامت را نفی می‏کنند.به عقیده‏ آن‏ها در نتیجه خوب یا بد بودن،اعمال عافیت یا ذلت دنیوی میسر می‏شود که همان بهشت و دوزخ‏ است.درویش کمال اصفهانی و درویش ترابی(45) که از مقتدیان(پیروان)بود،با سه چهار مرید در راه‏ خراسان سر به نیست شدند.(46)

شریف آملی که جامع فضایل بود از بزرگان این‏ فرقه بود.او از سخت‏گیری‏های عصر خود،به ستوه‏ آمده،به هندوستان رفت(47).اکبر پادشاه به او خیلی‏ احترام می‏گذاشت و مانند پیر خود،رفتار می‏کرد.» در نتیجه سخت‏گیری‏های شاه عباس،در مدت‏ کوتاهی،سرزمین ایران از وجود نقطویان پاک شد. اسکندر منشی(48)نوشته است:

«القصه از سیاست این جماعت اگر کسی از این‏ طبقه بود،از این دین بیرون رفت یا در گوشه‏ای‏ خمول خزیده خود را بی نام و نشان ساخت و در ایران‏ شیوه تناسخ منسوخ گشت.»

پی‏نوشت

(1)-جغرافیای ایران،جلد 2 ص 52

(2)-جغرافیای ایران،ص 80,283 و غیره

(3)-جغرافیای ایران،جلد 2 ص 53,57,67 و غیره

(4)-جزو«پ-پلاته»(1328)ص 357،ستون دوم

(5)-تألیف آقای کیهان ص 275

(6)-«نقطویان»ص 73-احتمالا این نوشته خود محمود است،به صورت دیگر نویسنده هم عصر محمود بوده است.

(7)-ذیل حالات فضل الله استر آبادی

(8)-دبستان مذاهب ص 303

(9)-در«تاریخ الفی»در ذیل 983 هجری آمده است که محمود 150 سال پیش وفات یافته.ظاهرا تاریخ صحیح 982 هجری‏ است،چون قبل از آن رویدادهای سال 981 هجری درج شده‏ است.بدین ترتیب سال وفاتش 832 هجری است اما دکتر کیا،آن را 831 هجری آورده است.(نقطویان یا پسیخانیان، ص 5)(10)-ملاحظه شود«دبستان مذاهب»ص 303

(11)-«در دبستان مذاهب»و تاریخ«خلدبرین»در ضمن‏ قتل عام عهد شاه عباس نوشته شده قتل عام نقطویان در سال‏ 1002 هجری روی داده است.

(12)-عرفات عاشقین،نسخه بانکی‏پور(ورق 165:الف) به میر تشبیهی کاشی،ملامتی گفته‏اند.در جاهای دیگر او را «نقطوی»نامیده‏اند.می‏توان حدس زد که ملامتی همان‏ نقطوی باشد و بعد از صحت این قیاس،در فهرست اسامی‏ فقط نقطویان«ملامتی»اضافه می‏گردد.

(13)-نقطویان یا پسیخانیان،ص 75

(14)-عرفات عاشقین،ذیل احوال فضل استر آبادی ولی‏ در«دانشمندان آذربایجان»ص 316 تعداد کتب او را هفده‏ نسخه شمرده‏اند.

(15)-نقطویان یا پسیخانیان:ص 12,73,126

(16)-منتخب التواریخ،جلد 2،ص 204-205

(17)-در نسخه خطی ایرانی 600 هجری نوشته شده اما اشتباه‏ کتابت است چون به یقین می‏دانیم که استاد محمود پسیخانی‏ و فضل الله بانی دین حروفی در قرن هشتم می‏زیسته،احوال‏ فضل در کتاب«واژه نامه گرگانی تألیف آقای صادق‏ طباطبایی،به طور مبسوط تشریح شده است.(1320)ص‏ 9-33 و در کتاب«تاریخ ادبیات ایران»نوشته ادوارد براون‏ ج 3-صص 365-375 و ص 449-452 موجود است.

(18)-(1)گر چه در دیوان حافظ غزل‏های شاعران دیگر الحاق‏ شده‏اند(برای تفصیلات بیشتر رجوع شود به مقاله اینجانب‏ تحت عنوان«الحاقات دیوان حافظ»معارف،شماره ژانویه‏ فوریه 1957 میلادی.این غزل از آن خواجه شیراز است و در دو دیوان مستند حافظ،خلخالی و قزوینی و قاسم غنی‏ موجود است.در خلخالی شماره غزل 271(ص 139- 140)و در قزوینی و قاسم غنی 297(ص 181)است که یکی‏ از بهترین غزل‏های حافظ به شمار می‏رود.

(19)-در نسخه چاپ شده ذکر هیچ نقطوی نیست اما در نسخه‏ دانشگاه علیگره ورق 289-290 ذکری آمده است.

(20)-ملاحظه شود جلد 3 ص 792

(21)-جلد اول ص 473-476

(22)-ملاحظه شود وقایع سال هزار و یک

(23)-جلد سوم،ص 286-288

(24)-ملاحظه شود ورق 225 الف

(25)-نسخه خطی-اوراق 125 الف و 126 الف

(26)-نسخه خطی لکهنو ورق 33 ب-علیگره صفحه 72- 73

(27)-در بیت اول به آیه قرآن اشاره کرده است که در آن به‏ حضرت آدم علم همه اشیا اعطاء شده.در بیت دوم ذکر واقعه‏ معراج آمده است.

(28)-محمود دهدار همان است که ذکر رساله پسر او قبلا شده‏ است.

(29)-معنی‏اش این است که در سال 942 هـ،امری در دربار صفوی بوده.این رباعی در«هفت اقلیم»نیز نقل شده.در آن‏ «مداح تو بودم»نوشته شده است.

(30)-نسخه لکهنو ورق 330 ب.

(31)-جلد 3 صفحه 1497

(32)-ذیل حوادث سال 983 هجری

(33)-برای احوال امیر خان موصلو ملاحظه شود«عالم آرای‏ عباسی ص 135,139,169,175,198,280,470 و غیره.

(34)-پسر آقا ملا دواتدار قزوینی،دایی نور جهان و وزیر کاشان‏ بود.

(35)-خلاصة الاشعار(دیوان هند شماره 668)ورق 72

(36)-در نسخه 992 هجری(دیوان هند شماره 667)نیز «الحال»آمده است و در نسخه مجلس شورای ملی تهران‏ 1012 هجری همین طور ولی در آخر الذکر این لفظ بر محل‏ دیده نمی‏شود.

(37)-در«شمع انجمن»ص 124-125 آمده است که اگر چه‏ در علم نقطه،مرکز دائره نقطویان بود اواخر ثابت شده. حیاتی کاشی غیر از حیاتی گیلانی است ولی خان آرزو در «مجمع النفاس»هر دو را اشتباها یکی دانسته.

(38)-«تاریخ عالم آرای عباسی»ج یک صص 476-473

(39)-در نسخه 993 هجری احوال او نیست،از نسخه مجلس‏ شورای ملی مأخوذ است.

(40)-ملاحظه شود خلاصة الاشعار»ذیل شعرای کاشان،نیز اسپرنگر ص 24 شماره 264

(41)-ایضا-ذیل شعرای اصفهان،ملاحظه شود اسپرنگر ص 28 شماره 318

(42)-برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به:«عالم آرای عباسی»- «تاریخ جلال یزدی»-«خلاصة الاشعار»-«عرفات‏ العاشقین»-«مآثر رحیمی»،«میخانه»و غیره.

(43)-فقط در«میخانه»نسخه علیگره ورق 290 الف آمده است‏ که او در قزوین به قتل رسیده،اما اشتباه است.

(44)-گر چه ذکر نامه‏های ابو الفضل فقط در«عالم آرای عباسی» ج 2 ص 325 ببعد و در«مآثر الامراء»ج 2 ص 618-619 آمده‏ است اما در تذکره‏های معاصر کشف نامه‏ها و بقتل رسیدن‏ سید احمد کاشی و پیروانش به تفصیل نوشته شده است.

ملاحظه شود«عرفات عاشقین»ورق 152«میخانه»ورق‏ 290«مآثر رحیمی»جلد 3 صفحه 792.

(45)-در قرائت این اسامی اختلاف است.

(46)-در این مورد مراجعه کنید به«منتخب التواریخ»ج 3 ص 209-206 و«مآثر الامراء»ج 2 ص 618-619-در آخر الذکر چنین آمده«تکفیر شیخ زبانزد خواص و عوام است. برخی به کیش برهمن پیغاره زنند و بعضی آفتاب‏پرست گویند و برخی دهریه خوانند.»

(47)-مؤلف عالم آرای عباسی دچار اشتباه شده چون می‏دانیم‏ که میر قبل از 990 هجری به هند آمده بود.وقتی که مؤلف‏ «عالم آرای عباسی»نزدیک به 1002 هجری،هجرت میر را توصیف می‏کند ذکر این تسامح در«مآثر الامراء»ج 3 ص 285 موجود است نیز ملاحظه شود«منتخب التواریخ»بدایونی ج 2 ص 288 و 289

(48)-عالم آرای عباسی جلد 2 ص 326